

بازاندیشی چارچوب نظری فصاحت

ناصرقلی سارلی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلّم

چکیده

اصطلاح فصاحت که در سنت بلاغت عربی- اسلامی همواره در هم‌نشینی و ارتباط با اصطلاح بلاغت به‌کار رفته است، به وضوح و روشنی در زبان اشاره دارد. چارچوب نظری فصاحت گروهی از خطاها را شامل می‌شود که باید از آن‌ها دوری کرد. ملاک‌های این چارچوب اغلب سلبی‌اند و فقط فصیح را از غیرفصیح جدا می‌کنند.

در این نوشته می‌کوشیم ضمن به‌دست دادن توصیفی مجمل، اما روشن از مجموعه دیدگاه‌های سنتی در باب فصاحت و مسائل مرتبط با آن، به کمک یافته‌های زبان‌شناسی اجتماعی چارچوب جدیدی برای فصاحت پیشنهاد کنیم. در این چارچوب، ملاک‌ها ایجابی خواهند بود و ما را قادر خواهد ساخت تا الگوهای مختلف زبان اعمّ از کلمه، کلام، دستگاه خط و مانند آن را به شیوه مؤثرتری ارزیابی و درباره فصاحت آن‌ها داوری کنیم.

چارچوب نظری جدید پنج ملاک دارد: اصالت، زیبایی، کفایت، کارایی و قابلیت پذیرش. تفکیک این ملاک‌ها برای فهم بهتر جنبه‌های مختلف فصاحت است و این ملاک‌ها در مقام کاربرد در نقد زبانی با هم در تعامل‌اند و با هم عمل می‌کنند. پیشنهاد چارچوب جدید به‌معنای رد و کنار نهادن چارچوب سنتی نیست. هدف اصلی، رفع محدودیت‌های آن چارچوب قدیم و احیای مفهوم فصاحت برای کاربرست در انتقادهای زبانی در دوره معاصر است.

واژه‌های کلیدی: فصاحت، بلاغت، درست و غلط، زبان‌شناسی اجتماعی.

فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی، س. ۴، ش. ۱۴، تابستان ۱۳۹۰ (صص ۳۱-۵۰)

* نویسنده مسئول: naser.sarli@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۸۹ / ۱۲ / ۴

تاریخ دریافت: ۸۹ / ۴ / ۱۳

۱. درآمد

دیرزمانی است که در قلمرو فرهنگ اسلامی، دو اصطلاح فصاحت و بلاغت در تقابلی دوگانی^۱ با یکدیگر هم‌نشینی دارند. همین هم‌نشینی و نیز قرابت مفهومی این دو اصطلاح، گاه سبب خلط میان آنان شده است. گذشته از این، عالمان بلاغی نیز در برهه‌های مختلف تاریخ بلاغت عربی-اسلامی، معانی متفاوتی از این دو اصطلاح اراده کرده‌اند و حتی یکی را به‌جای دیگری به‌کار برده‌اند؛ از جمله عبدالقاهر جرجانی در *دلائل الاعجاز* فصاحت را به‌طور دقیق در معنای بلاغت به‌کار برده است؛ به‌همین سبب فقراتی از کتاب نیازمند شرح و تفسیر است. خطیب قزوینی توضیح می‌دهد که وقتی جرجانی فصاحت را صفتی می‌داند که فقط به معنا بازمی‌گردد، در واقع بلاغت را در نظر دارد (خطیب قزوینی، بی‌تا: ۱۲)؛ چرا که فصاحت- جز در مورد تعقید معنوی- به لفظ بازمی‌گردد (صعیدی، ۱۴۲۰: ۲۲).

به‌دست دادن توصیفی روشن از مفهوم فصاحت در سنت بلاغت عربی-اسلامی، ترسیم اجمالی تطوّر مفهومی این اصطلاح و روشن کردن نسبت آن با مفهوم بلاغت می‌تواند از دشواری رویارویی با مسائل گفته‌شده بکاهد. گذشته از این امر بایسته، مفهوم فصاحت، خود نیاز به بازتعریف دارد. امروزه، چارچوب نظری و الگوهای قدیم فصاحت در مقام کاربست، چندان کارایی و در بحث‌های انتقاد ادبی مداخلیتی ندارند.

این مقاله در پی آن است که پس از توصیف روشن مفهوم و الگوهای قدیم فصاحت و تحلیل آن، بر بنیاد یافته‌های علوم زبانی جدید و به‌ویژه زبان‌شناسی اجتماعی، چشم‌انداز جدیدی در باب فصاحت بگشاید و چارچوب نوی برای سنجیدن فصاحت در ساحت‌های گوناگون زبان عرضه کند؛ چارچوبی که در آن مفهوم فصاحت احیا شود و در نقد زبانی دوره معاصر به‌کار آید.

۲. مفهوم و ملاک‌های فصاحت در سنت بلاغی عربی-اسلامی

بر مبنای مجموعه اطلاعاتی که از کتاب‌های بلاغی برمی‌آید، فصاحت در لغت به معنای وضوح، آشکاری و روشنی در چیزهاست. ابوهلال عسکری- که عالم لغت نیز است- معنای لغوی فصاحت را چنین برمی‌شمارد:

أَفْصَحَ فَلَانٌ عَمَّا فِي نَفْسِهِ إِذَا أَظْهَرَهُ، وَ الشَّاهِدُ عَلَى أَنَّهَا هِيَ الْإِظْهَارُ قَوْلُ الْعَرَبِ:
أَفْصَحَ الصَّبِيحُ إِذَا أَضَاءَ وَ أَفْصَحَ اللَّبْنُ إِذَا انْجَلَّتْ عَنْهُ رِغْوَتُهُ فَظَهَرَ. وَ فَصَّحَ [اللَّبْنُ]
أَيْضاً. وَ أَفْصَحَ الْأَعْجَمِيُّ إِذَا أَبَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ يُفْصِحُ وَ يُبَيِّنُ، وَ فَصَّحَ اللَّحَّانُ إِذَا
عَبَّرَ عَمَّا فِي نَفْسِهِ وَ أَظْهَرَهُ عَلَى جِهَةِ الصَّوَابِ دُونَ الْخَطَأِ (۱۹۸۹: ۷).

فصاحت در ارجاع به زبان نیز- چنان که در نقل قول پیشین پیداست- به وضوح کلام دلالت دارد. بحث دربارهٔ فصاحت مشتمل بر احصای عیوب و خطاهایی است که ممکن است در زبان رخ دهد. سکاکای خوارزمی سه جایگاه برای بروز خطا در زبان عربی برمی‌شمارد: کلمهٔ مفرد یا آنچه در حکم مفرد است، تألیف کلام و مطابقت کلام مرکب با معنای مورد نظر. هرچند او معتقد است برای پرهیز از خطا در کلام عرب، آموختن علوم ادب و تمرین آن‌ها ضروری است، برای دوری از خطا در سه جایگاه یادشده، به‌طور خاص خواننده را به ترتیب به علم صرف، علم نحو و برای جایگاه سوم به علوم معانی و بیان ارجاع می‌دهد (سکاکای خوارزمی، ۱۴۰۷: ۸).

با این حال، بحث نظری دربارهٔ چارچوب و ملاک‌های فصاحت فقط به خطا در دو جایگاه نخست مورد نظر سکاکای (کلمه و کلام) منحصر شده است. جایگاه سوم، یعنی مطابقت کلام با معنای مورد نظر، مرتبه‌ای فراتر از فصاحت شناخته و بلاغت نامیده می‌شود. خطیب قزوینی پس از شرح اشتراک و اختلاف فصاحت و بلاغت، مرجع بلاغت کلام را دو چیز می‌داند: نخست پرهیز از خطا در رساندن معنای مورد نظر و رعایت مقتضای حال که با علم معانی ممکن است؛ دیگر شناختن کلام فصیح از غیرفصیح که با علم لغت، علم صرف، علم نحو و ادراک حسی، و در مورد تعقید معنوی با علم بیان امکان‌پذیر می‌شود (خطیب قزوینی، بی‌تا: ۱۴).

به این ترتیب، پرداختن به خطا در رعایت مقتضای حال خارج از چارچوب نظری فصاحت است و با این حال، فصاحت جز کلمه و کلام، وصفی برای متکلم (گوینده، نویسنده و کاربر زبان) نیز می‌تواند باشد؛ هرچند بحث در باب فصاحت متکلم از ارائهٔ تعریفی منطقی فراتر نمی‌رود.

فصاحت کلمه به آن است که از عیوب زیر برکنار باشد:

تنافر حروف: کلمه باید عاری از تنافر باشد (سگای خوارزمی، ۱۴۰۷: ۴۱۶). منظور از تنافر، سنگینی کلمه بر زبان و دشواری تلفظ آن است؛ مانند هُعْخُع (خطیب قزوینی، بی‌تا: ۵). تنافر ممکن است ناشی از طول بیش از حد معمول کلمه باشد؛ مانند سویداواتها (صعیدی، ۱۴۱۱: ۱۲). صاحب الطراز ضمن بحثی درباره ویژگی‌ها، مخارج و تقسیم‌بندی حروف عربی، جز عدم تنافر در حروف، به لزوم اعتدال وزن کلمات و توجه به توالی حرکات (مصوت‌های کوتاه) نیز اشاره می‌کند و در دو مورد اخیر، ذوق را معیار تشخیص می‌داند (علوی یمنی، ۱۴۲۳: ۵۸-۶۰).

به تعبیر زبان‌شناختی، تنافر حروف مشتمل بر نادیده گرفتن قواعد واجی در ساختن کلمات است. زبان فارسی قواعد واجی به نسبت سختگیرانه‌ای دارد و امکان سرباز زدن از آن اندک است. از این رو، نویسندگان کتاب‌های درسی بلاغت فارسی در یافتن مثال و شاهد فارسی در این زمینه به دشواری برخورد کرده‌اند. به هر روی، می‌توان کلمات رایج فارسی را از نظر آسانی و دشواری تلفظ با هم مقایسه کرد.

مخالفت قیاس: کلمه باید بر مبنای قوانین زبان باشد (سگای خوارزمی، ۱۴۰۷: ۴۱۶). به تعبیر زبان‌شناختی، کلمه باید مطابق قواعد ساخت‌واژی زبان باشد. برخی معاصران منظور از این عیب فصاحت را مخالفت قیاس لغوی یا وضعی دانسته‌اند نه مخالفت قیاس صرفی (صعیدی، ۱۴۲۰: ۱۲-۱۳؛ عاکوب و شتیوی، ۱۹۹۳: ۲۸)؛ به این معنا که کلمه نباید مخالف استعمال واضح نخستین آن باشد و گرنه کلمات فصیح بسیاری در عربی می‌توان یافت که برخلاف قیاس صرفی ساخته شده‌اند. با این حال، این نوع کلمات فصیح در عربی حکم استثنا دارند و این امر، فصیح‌نبودن کلمات مخالف قیاس صرفی را نفی نمی‌کند. در کتاب‌های فارسی بلاغت مشخص‌ترین نمونه مخالفت قیاس، ساختن فعل از اسم است؛ مانند مکیدن (به مکه رفتن) و مدیندن (به مدینه رفتن) در شعر طرز زنی افشار.

کراهت در سمع: برخی علما ناخوش‌آهنگی کلمات را نیز به عیوب فصاحت افزوده‌اند؛ مانند الجرشی (خطیب قزوینی، بی‌تا: ۷). کراهت در سمع ناشی از تنافر حروف یا غرابت کلمه است (صعیدی، ۱۴۲۰: ۱۳/۱).

ابتدال: ابن‌سنان خفاجی و ابن‌اثیر ابتدال را نیز مخلاً فصاحت شمرده‌اند. ابتدال آن است که عامه کلمه‌ای را در معنایی غیر از معنای اصلی به‌کار برند؛ نیز هنگامی که دو کلمه مترادف باشند، به‌کار بردن آن کلمه‌ای که بیشتر، عامه آن را به‌کار می‌برند و خواص از آن دوری می‌کنند، ابتدال است (صعیدی، ۱۴۱۱: ۱۸-۱۹).

علاوه‌بر عیوبی که برشمرده شد، سگّاکِ خوارزمی یکی از شروط مهم فصاحت را اصالت عربی کلمه می‌داند. نشانه اصالت نیز آن است که فصیحان عرب- نه مولدان و نه عامه- کلمه‌ای را بیشتر به‌کار برند (سگّاکِ خوارزمی، ۱۴۰۷: ۴۱۶). این نشانه اصالت را بعدها شارحان **مفتاح‌العلوم** به نشانه فصاحت تبدیل کرده‌اند؛ از جمله خطیب قزوینی همین شرط را نشانه فصاحت کلمه شمرده و نکته‌ای را که غیرمستقیم از عبارات سگّاکِ برمی‌آید، برجسته کرده است: هرگاه کلمه‌ای از کلمه هم‌معنا یا مترادف خود پرکاربردتر باشد، کلمه یا کلمات مترادف فصیح نیستند (خطیب قزوینی، بی‌تا: ۷). برخی معاصران ضمن اشاره به اینکه فصاحت می‌تواند مراتب مختلفی داشته باشد، این دیدگاه را رد کرده‌اند (صعیدی، ۱۴۲۰: ۱۴/۱).

فصاحت کلام به آن است که همه کلمات آن فصیح و از عیوب زیر برکنار باشد: **ضعف تألیف:** به تعبیر زبان‌شناختی، ضعف تألیف همان غلط نحوی است. برای مثال، رجوع ضمیر به بعد از خود در زبان عربی ضعف تألیف است (خطیب قزوینی، بی‌تا: ۷).

تنافر کلمات: وقتی ادای پیوسته کلام سنگین و دشوار باشد، آن کلام تنافر حروف دارد (همان، ۸). شواهدی که در کتاب‌های بلاغت آمده، اغلب ابیاتی است که تکرار حروف قریب‌المخرج در کلمات پیاپی سبب دشواری ادای آن‌ها شده است.

تعقید لفظی: تعقید لفظی اختلال در نظم کلام است؛ به‌گونه‌ای که معنای کلام را به‌دشواری می‌توان فهمید. این اختلال ناشی از تقدیم، تأخیر، اضمار و مواردی نظیر آن است که بدون قرینه لفظی / ظاهری و معنوی به‌کار گرفته شده‌اند (همان‌جا). تفاوت تعقید لفظی و ضعف تألیف آن است که تعقید لفظی در واقع غلط نیست و موانع یادشده سبب تأخیر در فهم معنای کلام می‌شود.

تعقید معنوی: گاهی دشواری فهم کلام ناشی از آن است که ارتباط روشنی میان معنای وضعی (معنای اول) و معنای مجازی، کنایی و استعاری (معنای دوم) وجود ندارد. از این رو، ذهن مخاطب به راحتی از معنای اول به معنای دوم - مورد نظر گوینده - منتقل نمی‌شود (همان، ۹-۱۰). روشن است که این عیب فصاحت کلام بیشتر در زبان ادبی رخ می‌دهد.

کثرت تکرار: منظور از کثرت تکرار آن است که ماده لغوی واحدی به تکرار بیاید. خطیب قزوینی کثرت تکرار را در صورتی مخلّ فصاحت می‌داند که سبب دشواری تلفظ کلمات (تنافر) شود (همان، ۱۰).

تابع اضافات: خطیب قزوینی به واسطه عبدالقاهر جرجانی از صاحب بن عبّاد نقل می‌کند که باید از اضافات متداخل پرهیز کرد (همان‌جا). منظور از اضافات متداخل آن است که مضاف‌الیه‌های پیاپی به ترتیب وابسته به کلمه پیش از خود باشند. با این همه، خطیب باز به قول جرجانی استناد می‌کند مبنی بر اینکه تابع اضافات گاهی می‌تواند زیبا و لطیف هم باشد (همان‌جا).

بحث درباره فصاحت متکلم در کتاب‌های سنتی بلاغت بسیار مختصر و محدود به تعریفی منطقی از آن است. فصاحت متکلم را ملکه‌ای می‌شمارند که گوینده با آن می‌تواند به لفظ درست از مقصود خود تعبیر کند. در این تعریف، به کار رفتن ملکه به جای صفت به این دلیل است که فصاحت را از حالات ثابت می‌شمارند و آن را شامل هر دو حالت نطق و خاموشی می‌دانند. کلمه لفظ نیز به کلمه و کلام، هر دو، اشاره دارد (همان، ۱۱).

تا پیش از خطیب قزوینی، تفسیرها و دیدگاه‌های متفاوتی درباره فصاحت و بلاغت و نسبت آن دو وجود داشت. برای مثال، ابوهلال عسکری به دیدگاه گروهی اشاره می‌کند که معتقدند کلام نمی‌تواند فصیح باشد مگر به فخامت و جزالت آراسته شود. از نظر این گروه، کلام می‌تواند بلیغ و در عین حال غیرفصیح باشد (عسکری، ۱۹۸۹: ۸). اما دیدگاه نهایی علمای بلاغت آن است که هر کلام یا متکلم بلیغی فصیح است؛ اما هر فصیحی بلیغ نیست. این بدان معناست که بلاغت اعمّ از فصاحت است؛ هرچند سکاکی خوارزمی به این نکته آشکارا اشاره نمی‌کند. نیز همه علمای بلاغت در این

نکته هم‌نظرند که بلاغت برخلاف فصاحت، نمی‌تواند وصفی برای کلمه باشد؛ هرچند ابوهلال عسکری معتقد است حتی در بلیغ خواندن متکلم نیز نوعی توسع وجود دارد؛ زیرا از نظر او، در واقع کلام متکلم است که می‌تواند بلیغ باشد نه خود او (همان، ۶).

نسبت فصاحت با لفظ و معنا نیز محل اختلاف علمای بلاغت بوده است. علوی یمنی (۱۴۲۳: ۶۹-۷۰) دیدگاه ایشان را در چهار دسته جای می‌دهد:

الف. گروهی فصاحت را از اوصاف الفاظ مجرد (بدون در نظر داشتن دلالت الفاظ بر معانی) می‌شمارند. ابن‌اثیر در *المثل السائر* و ابن‌سنان خفاجی در *سرالفصاحه* بر همین نظرند (صعیدی، ۱۴۱۱: ۱۰).

ب. عده‌ای فصاحت را از اوصاف معانی می‌دانند. به گزارش علوی یمنی، فخر رازی در *نهایة‌الایجاز* بر همین دیدگاه است.

ج. گروهی فصاحت را به لفظ و معنا، هر دو، نسبت می‌دهند. ظاهراً علوی یمنی به دیدگاه سکّاک‌ی خوارزمی در *مفتاح‌العلوم* اشاره دارد. سکّاک‌ی در این کتاب فصاحت را به دو دسته تقسیم می‌کند: فصاحت راجع به لفظ و فصاحت راجع به معنا (۱۴۰۷: ۴۱۶).

د. گروهی دیگر که علوی یمنی خود را از زمره ایشان می‌داند، معتقدند فصاحت به الفاظ مربوط است؛ به اعتبار دلالت آن‌ها بر معانی. در این دیدگاه، فصاحت نه به مطلق الفاظ، بلکه به اعتبار دلالتشان بر معانی به الفاظ نسبت داده می‌شود. علوی یمنی اشاره می‌کند که این دیدگاه را فخر رازی در *نهایة‌الایجاز* آورده؛ ولی به هیچ‌یک از علمای بلاغت نسبت نداده است (علوی یمنی، ۱۴۲۳: ۷۰).

دیدگاهی که در بلاغت عربی- اسلامی قبول عام یافته، دیدگاه سوم است؛ زیرا صورت‌بندی نهایی علوم بلاغی را باید در شروح بخش بلاغی *مفتاح‌العلوم* جست‌وجو کرد که قرن‌ها کتاب‌های درسی بلاغت در مدارس قلمرو فرهنگ اسلامی بوده است (ر.ک اسमित، ۱۳۸۷).

به نظر می‌رسد علوی یمنی این نکته را در نظر نداشته است که آنچه فخر رازی ذکر کرده، همان دیدگاه جرجانی و منظور جرجانی از فصاحت همان بلاغت است. جرجانی در جایی می‌گوید فصاحت (= بلاغت) صفتی است که فقط به معنا

بازمی‌گردد نه به لفظ. در جای دیگری هم می‌گوید فصاحت (= بلاغت) به معانی و آنچه با الفاظ به آن دلالت می‌کنیم - و نه خود الفاظ - باز می‌گردد. فشرده سخن او این است که فصاحت (= بلاغت) به لفظ هم باز می‌گردد، به اعتبار افاده معنا هنگام ترکیب کلام (برای شرحی از دیدگاه جرجانی ر.ک خطیب قزوینی، بی تا: ۱۱-۱۳). در واقع پریشانی کاربرد اصطلاح فصاحت و اشتراک لفظی، سبب خطای علوی یمنی شده و پیش از او، همان سه دیدگاه نخست در این زمینه وجود داشته است؛ البته علوی یمنی با شرح و توضیح مفصلی، بر دیدگاه چهارم پای می‌فشارد.

۳. تحلیل الگوهای قدیم فصاحت

نگاهی دقیق و تحلیلی به مجموعه بحث‌ها در باب فصاحت، مواردی را روشن می‌کند که می‌تواند ما را در گشودن چشم‌انداز جدیدی یاری کند:

۱. ملاک‌های فصاحت همه سلبی‌اند. بحث‌های نظری بیشتر معطوف به آن است که چه کلمه یا کلامی فصیح نیست. آنچه به‌طور ایجابی مجال ظهور یافته، فقط این نکته است که برای برکنارماندن از خطا باید علوم ادبی (صرف، نحو، معانی و بیان) را فراگرفت.

۲. دامنه خطاهایی که ممکن است در زبان رخ دهد، گسترده‌تر از عیوب و عوامل مخل فصاحت است. آنچه در دایره بحث‌های نظری فصاحت جای می‌گیرد، فارغ از بافت و موقعیت است. خطاهای مرتبط با مقتضای حال (بافت و موقعیت) در مرتبه‌ای فراتر یعنی بلاغت بررسی می‌شود.

۳. الگوها و ملاک‌های فصاحت در بهترین حالت فقط به کار بازشناختن فصیح از غیرفصیح می‌آیند و از مقایسه کلمه و کلام از نظر درجه فصاحت ناتوان‌اند. فصاحت در دیدگاه سنتی، وصف یا صفتی مدرج نیست که بتوان پیوستاری بر مبنای آن رسم کرد. کلمه و کلام یا فصیح‌اند یا نیستند.

۴. چنان که از بحث‌ها برمی‌آید، این ملاک‌ها اغلب مختص سنجیدن زبان ادبی و رسمی‌اند. مراتب و گونه‌های دیگر زبان اغلب ساختارهایی دارند که در آن‌ها از ملاک‌های فصاحت سرپیچی می‌شود.

۵. اصطلاح فصاحت در این بحث‌ها تقریباً معادل درستی و صحت^۱ در زبان است. در واقع، فصیح / غیرفصیح همان درست / غلط است. چارچوب نظری فصاحت واجد مشخصه‌های تجویزگرایی است.
۶. آنچه در چارچوب نظری فصاحت اهمیت دارد، انتقال آسان و بی‌اشکال معنا و پیام است. آنچه مانع جریان معناست، غیرفصیح شمرده می‌شود.
۷. ملاک‌های فصاحت اغلب درون‌زبانی‌اند. تصور غالب علمای بلاغت آن است که فصاحت امری صرفاً زبانی است؛ از این رو چندان به سویه اجتماعی آن نظر ندارند.
۸. چارچوب نظری فصاحت فقط درباره کلمه و کلام داوری می‌کند و از اتخاذ دیدگاهی کلان که جلوه‌ها و گونه‌های مختلف زبان را دربرگیرد، ناتوان است.

۴. چشم‌اندازهای جدید در فصاحت

با اینکه بحث فصاحت در کتاب‌های متقدم بلاغت فارسی غایب است و طرح جدی آن به دوره معاصر و کتاب‌های درسی بلاغت بازمی‌گردد، مورخان نقد ادبی به کاربرد الگوهای آن در نقد زبانی اشاره کرده و نقد سخن بر پایه این الگوها را «نقد لفظ» نامیده‌اند. آنچه در محک این ملاک‌ها ناسره تشخیص داده می‌شده، غلط، ملحون، مخالف قیاس و حوشی خوانده می‌شده است (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۸۴ / ۱). البته، نقد زبانی در دوره‌هایی، بیش از آنکه فقط بر این ملاک‌ها استوار باشد، حاصل ذوق و تیزبینی منتقدان بوده است؛ از جمله می‌توان به نقدهای لغوی دقیق علی‌خان آرزو در دوره سبک هندی اشاره کرد (ر.ک فتوحی، ۱۳۸۵).

دوره معاصر در زبان فارسی، دوره چالش و جدال بر سر زبان بوده است. تحولات انقلاب‌گونه اجتماعی و فرهنگی، زبان فارسی را در مرکز جدال‌های سنت و مدرنیته قرار داده است. یکی از جدال‌های زبانی بر سر درست و غلط بوده است. اگر دیدگاه‌های رایج در این زمینه را مرور کنیم، می‌توانیم در این زمینه سه جریان اصلی را بازشناسیم:

۱. گروهی از پاسداران زبان متون ادبی کهن را الگوی زبان درست امروز می‌دانند و اغلب در برابر نوآوری و تغییر زبانی موضعی محافظه‌کارانه دارند. ملاک این گروه برای درست و غلط، همان الگوهای قدیم فصاحت است.
 ۲. نقطهٔ مقابل گروه اول، گروهی قرار دارد که به‌ویژه تحت تأثیر دیدگاه زبان‌شناسان ساختارگرای امریکایی، اصولاً وارد بحث درست و غلط نمی‌شود و این‌گونه بحث‌ها را دربارهٔ زبان روا نمی‌شمارد. با این حال، زبان‌شناسانی که به این بحث پرداخته‌اند، رواج را مهم‌ترین ملاک درست و غلط می‌شمارند (میلانیان، ۱۳۸۱: ۴۰-۵۳).
 ۳. گرایش عمومی به گروه سوم است که ضمن تلاش برای حفظ هنجارهای تثبیت‌شدهٔ زبان ادبی کهن، به زبان رایج امروز هم توجه دارد. این گروه سنت انتقاد زبانی چشمگیری را شکل داده‌اند و دیدگاهشان در مراکز مهم تصمیم‌گیری‌های زبانی و کتاب‌های درسی به‌کار گرفته می‌شود. باید دید انتقاد زبانی این گروه بر پایهٔ چه ملاک‌هایی صورت می‌گیرد. در ادامه، برخی از دلایل این منتقدان را در ردّ و خطاشمردن الگوهای زبانی فهرست‌وار می‌آوریم (سمعی‌گیلانی، ۱۳۷۵: ۲۲۸-۲۳۶؛ نجفی، ۱۳۷۵: ۳-۲۸؛ صادقی، ۱۳۷۵: ۲۹-۴۰؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۶۰-۷۳؛ یوسفی، ۱۳۷۵: ۱۴۶-۱۵۸).
 - الف. غلط نحوی (= ضعف تألیف)؛ ب. غلط صرفی (= مخالفت قیاس)؛ ج. نوآوری کاذب در واژه‌سازی (= مخالفت قیاس)؛ د. رعایت نکردن ترتیب مناسب اجزای جمله (= تعقید لفظی)؛ ه. واژه بیگانه؛ و. داشتن معادل فارسی مفهوم‌تر و فارسی‌تر؛ ز. تأثیرپذیری از ترجمه؛ ح. به‌کار نرفتن در متون هزارودویست سال گذشته؛ ط. به‌کار نرفتن در زبان درس‌خواندگان (= ابتدال)؛ ی. ناکافی بودن از لحاظ معنایی؛ ک. درازگویی؛ ل. تناسب نداشتن اصطلاحات با مخاطبان.
- چنان که مشهود است، برخی از این پایه‌های انتقادی همان ملاک‌های قدیم فصاحت است که به زبانی نو عرضه شده است؛ برخی به تأثیر زبان‌های بیگانه مربوط است که از ویژگی‌های روزگار ماست؛ در پاره‌ای از انتقادهای زبانی هم به بافت، موقعیت و مخاطب توجه شده است.

ویژگی مهم نقدهای زبانی این گروه، دید و نگاه سلبی است. نگاه سلبی هم در این نمونه انتقادها مشهود است، هم در عنوان یکی از مهم‌ترین کتاب‌های انتقادی این گروه دیده می‌شود. کتاب *غلط‌نویسیم* شامل فهرستی از غلط‌های رایج است که در آن، نویسنده می‌کوشد با اقامه دلایل منطقی - زبانی و بر پایه سه منبع زبان کهن، زبان گفتار و زبان نوشتار امروز، مخاطب را به کاربرد درست زبانی راهنمایی کند (نجفی، ۱۳۷۶: ۵-۶).

دیدگاه سلبی با کارایی و فوایدی که به‌ویژه در تعلیم الگوهای درست زبانی دارد، فقط می‌تواند درست را از نادرست و فصیح را از غیرفصیح جدا کند. وقتی ناگزیریم از میان الگوهای زبانی معادل - که ملاک‌های سلبی آن‌ها را نادرست یا غیرفصیح تشخیص نمی‌دهند - یکی را برگزینیم، به ملاک‌های ایجابی نیازمندیم. پدیدآیی اشیاء و پدیده‌های فراوان در دوره معاصر و نیاز به ساختن واژه برای آن‌ها در کنار فزونی کاربران تخصصی زبان که ذوق و دانش متفاوتی در واژه‌سازی دارند، نیاز به ملاک‌های ایجابی را بیش از پیش نمایان می‌کند.

گذشته از لزوم نگاه ایجابی، ضرورتی جدید در باب فصاحت نیازمند توجه به پویایی زبان و جنبه اجتماعی آن نیز است؛ مسئله‌ای که در چارچوب نظری قدیم به آن توجهی نشده است. به‌ویژه باید در نظر داشت مردم در مقام کاربران زبان چگونه و بر پایه چه ملاک‌هایی درباره زبان قضاوت می‌کنند، و این ملاک‌ها را باید در ترسیم چارچوب جدید وارد محاسبه کرد. چارچوب جدید باید ناگزیر سویه‌ای زبانی و سویه‌ای اجتماعی داشته باشد؛ همچنین باید قابلیت کاربست در نقد تمام نموده‌ها و جلوه‌های زبان از جمله خط و گفتار را داشته باشد و بتواند ملاک‌هایی معتبر برای نقد زبانی فراهم آورد؛ بخش مهمی از نقد ادبی که به‌هیچ‌روی کم‌ارزش‌تر از سایر جنبه‌های انتقادی نیست.

انتخاب چارچوب جدید به‌معنای نادیده گرفتن یا کنار گذاشتن ملاک‌های قدیم و الگوهای سلبی فصاحت یا درست و غلط نیست. آن ملاک‌ها هنوز در بسیاری موارد و به‌ویژه در تعلیم زبان کارآمدند و البته اغلب آن‌ها به‌گونه‌ای در دل ملاک‌های پیشنهادی چارچوب حاضر قرار خواهند گرفت.

بر پایه آنچه گفته شد، ملاک‌های فصاحت در چارچوب جدید عبارت‌اند از: اصالت، زیبایی، کفایت، کارایی و قابلیت پذیرش. پیش از آنکه به شرح و تبیین هر یک

از آن‌ها پردازیم، ذکر نکته‌ای ضرورت دارد: تفکیک چارچوب نظری فصاحت به ملاک‌های یادشده برای روشن شدن جنبه‌ها و ملاحظات مختلف در ترجیح یک الگوی زبانی بر سایر الگوهاست و گرنه در عمل، این ملاک‌ها همگی باهم در کارند.

۱-۴. اصالت

اصالت^۱ در زبان نیز مانند سایر جنبه‌های زندگی انسان، نوعی ارزش به‌شمار می‌آید. اصالت یکی از پایه‌های قضاوت مردم دربارهٔ زبان است (Ferguson, 1977: 281). به‌طور کلی، مردم زبانی را که در آن به‌جای کلمه‌های بومی از واژه‌های دخیل فراوان استفاده شده باشد، به‌نوعی فاقد خلوص و اصالت می‌شمارند. ملاک اصالت وقتی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد که احساسات ملی‌گرایانه در مردم قوی‌تر باشد.

این ملاک فقط ترجیح واژه یا تعبیرات بومی را بر خارجی / بیگانه تجویز نمی‌کند؛ بلکه در ترجیح یک منبع خارجی در مقابل منبع دیگر نیز کارایی دارد. به هر حال، هر زبانی ناگزیر از وام‌گیری واژه از سایر زبان‌هاست و ایدهٔ زبان پاک در عمل، آرمانی دست‌نیافتنی است. ملاک اصالت، منابع خارجی زبان را اولویت‌بندی می‌کند. به گزارش فرگوسن، هنگام اجرای برنامهٔ اصلاحات زبانی در ترکیه در زمان آتاتورک، اصلاحگران دوست داشتند واژه‌های دخیل عربی و فارسی را از زبان خود برانند و به‌جای آن واژه‌های ترکی بسازند؛ اما به واژه‌های دخیل غربی اعتراضی نداشتند (Ibid, 282). در زبان فارسی نیز واژه‌های عربی کمتر از واژه‌های زبان‌های اروپایی مورد اعتراض و حساسیت‌برانگیز است.

ملاک اصالت در مقایسهٔ الگوهای زبانی قدیم و جدید نیز دخیل است. اغلب الگوهای زبانی قدیم اصیل‌تر و سره‌تر از الگوهای جدید به‌شمار می‌آیند. ملاک اصالت آشکارا خصلتی اجتماعی دارد و به طرز فکر کاربران آن زبان مربوط است. چنان که در مثال ترکیه دیده می‌شود، تغییر طرز فکر و برداشت عمومی ممکن است جهت‌گیری این ملاک را دگرگون، و اولویت‌ها را جابه‌جا کند.

در دوره معاصر، انتقاد از تأثیر ساخت‌های بیگانه در زبان فارسی بیشتر شده است. نگرانی پاسداران و منتقدان زبان بیشتر از جهت آسیبی است که وام‌گیری ساخت دستوری به زبان وارد می‌کند؛ حال آنکه حساسیت مردم عادی بر بنیاد ملاک اصالت است.

۲-۴. زیبایی

زیبایی^۱ یکی از پایه‌های قضاوت مردم درباره زبان است. گاه به نظر آنان، فلان ساختار یا کاربرد زبانی نسبت به سایر ساختارها و کاربردها بهتر یا زیباتر می‌رسد. تحلیل این‌گونه قضاوت‌ها دشوار است؛ زیرا قضاوت‌های زیبایی‌شناختی در حوزه زبان همان مشکلاتی را دارد که قضاوت‌های هنری و زیبایی‌شناختی در سایر حوزه‌ها داراست (Ibid, 282- 283).

مرتبط‌ترین ویژگی زبانی با زیبایی، موسیقی الگوهای زبانی است. از نظر شنوندگان، برخی الگوهای زبانی زمخت‌تر و برخی نرم‌تر و موسیقایی‌تر است. بر اساس این ملاک، الگوهای موسیقایی‌تر برترند. به‌طور عام، مردم هنگام روبه‌رو شدن با دو الگوی معادل یا مترادف، الگوی خوش‌آهنگ‌تر و گوش‌نوازتر را برمی‌گزینند. رواج نیافتن برخی معادل‌ها و واژه‌های نوساخته نتیجه رعایت نکردن بُعد زیبایی‌شناختی و موسیقایی است. برای مثال، معادل «چرخبال» برای هلی‌کوپتر گذشته از اشکالات دیگر، دارای این ایراد مهم نیز است که در آن دو واج کم‌کاربرد و زمخت /چ/ و /خ/ به‌کار رفته و واژه دارای دو هجای کشیده (از نظر عروضی) است.

ملاک زیبایی، ملاکی نسبی است و از سوی دیگر، خصلتی اجتماعی دارد. الگویی که در دوره‌ای برای کسانی زیبا به‌نظر می‌آید، ممکن است در دوره‌های دیگر و برای کسان دیگر آن زیبایی را نداشته باشد؛ زیرا ارزش‌های زیبایی‌شناختی از دوره‌ای به دوره دیگر و در میان افراد مختلف متفاوت است. هنگامی که میان ارزش‌های زیبایی‌شناختی طبقات مختلف مردم تفاوت زیادی وجود داشته باشد، عموماً ارزش‌های طبقه حاکم یا گروه نخبگان تحصیل‌کرده جامعه، ملاک قرار می‌گیرد.

اغلب، در میان مردم و کاربران عادی زبان ملاک زیبایی بر ملاک خلوص غلبه دارد؛ اما آنان که آگاهانه و به‌طور تخصصی از زبان بهره می‌گیرند، ملاک اصالت را اغلب مهم‌تر می‌شمارند. به هر روی، زیبایی نمی‌تواند به‌تنهایی موجبات ترجیح یک الگوی زبانی بر الگوهای دیگر را فراهم کند. هنگامی که دو یا چند الگوی معادل و مترادف از حیث ملاک‌های دیگر فصاحت و وضعیت کم‌و‌بیش یکسانی داشته باشند، ملاک زیبایی تعیین‌کننده الگوی فصیح‌تر و درست‌تر خواهد بود.

۳-۴. کفایت

کفایت^۱ بیش از سایر ملاک‌های فصاحت با زبان و ساختارهای آن مرتبط است. منظور از کفایت، توانایی الگوهای زبانی در انتقال اطلاعات و کاربرد آن با درجه رضایت‌بخشی از دقت است. الگوهای زبانی به‌عنوان ابزار ارتباطی، باید نیازهای کاربران را برآورده کنند. آن‌ها باید با معانی و کارکردهای خود پایاپای باشند و بتوانند به‌عنوان رسانه علوم جدید و اندیشه‌های دقیق و نیز محملی برای شعر و ادبیات و بیان احساسات و عواطف ایفای نقش کنند.

بر اساس این ملاک، هر الگوی زبانی که بتواند اطلاعات گوینده و نویسنده را دقیق‌تر منتقل کند، فصیح‌تر خواهد بود. برای مثال، در زمینه دستگاه خط، هر الفبایی که بهتر بتواند تلفظ کلمات را نشان دهد در آن برای هر واج یک حرف و در ازای هر حرف یک واج وجود داشته باشد تناظر برقرار باشد کفایت بیشتری خواهد داشت. در سایر سطوح زبان، دقت در انتقال پیام با کمترین سوء تفاهم زبانی، قاعده کفایت به‌شمار می‌آید.

در دوره معاصر زبان فارسی که واژه‌سازی اغلب به روش ترکیب، اشتقاق و گاه ادغام انجام می‌شود، ملاک کفایت در فصاحت کلمه‌های نوساخته نقش مهمی دارد. از سوی دیگر، کفایت، ملاکی نسبی و مدرج است. یسپرسن کاربردهای زبانی را از حیث کفایت به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف. قابل فهم^۱: کاربردها و الگوهایی که حداقل ارتباط قابل قبول را برقرار می‌کنند.
 ب. درست^۲: کاربردها و الگوهایی که همه نیازهای متعارف هنجارهای زبانی را برآورده می‌کنند.

ج. خوب^۳: کاربردها و الگوهایی که وضوح بیشتری نسبت به الگوهای درست دارند و تحسین مخاطبان را برمی‌انگیزند (Haugen, 1966: 512- 520).
 ملاک کفایت با هدف آرمانی چارچوب نظری فصاحت سستی، بیشترین قرابت را دارد.

۴-۴. کارایی

کارایی^۴ از دیگر پایه‌های قضاوت درباره زبان است. کارایی نیز مانند زیبایی مفهومی مجرد و انتزاعی است و نمی‌توان به‌سادگی بر مبنای آن مقیاسی ساخت و الگوها و کاربردهای زبانی را بر اساس آن سنجید. کارایی الگوی زبانی به معنای مناسب آن با بافت و موقعیت بلافصل زبانی، مخاطبان و اهداف خاص است. از اینجاست که چارچوب نظری این مقاله، جنبه‌های کاربردشناختی را نیز شامل می‌شود.

پی. اس. رای در پژوهشی کاربرد کلمات مخفف و کامل را از حیث کارایی مقایسه کرده است. هنگامی که شکل مخفف و کامل، هر دو، مشهور باشند، امتیازی که از توضیح اضافه در کلمات کامل به‌دست می‌آید ممکن است با امتیازی که از شکل مخفف حاصل می‌شود، برابری نکند. در این حالت، شکل مخفف کارایی بیشتری دارد. رای این کارایی را ایجاز می‌خواند. اما اگر از طریق تلفن در حال سخن گفتن با دوستی باشیم و حواس او متوجه چیز دیگری شده باشد، ممکن است کلمه مخفف را به‌آسانی نشنود و از ما بخواهد آن را تکرار کنیم. در این حالت، به‌کار بردن کلمه کامل کارایی بیشتری خواهد داشت؛ زیرا اگر او برخی از واج‌های کلمه کامل را نیز بشنود، از آنجا که کلمات جایگزین زیادی متناسب با بافت وجود ندارد، به‌راحتی پیام ما را دریافت خواهد کرد. رای این نوع کارایی را «حشو» می‌نامد (Ray, 1963: 41). از این‌رو، درازگویی و اطناب همواره نادرست نیست؛ از قضا گاهی لازمه فصاحت و روشنی کلام

1. Intelligible
2. Correct
3. Good
4. Efficiency

است. ایجاز نیز همواره نیکو و پسندیده نیست؛ چرا که گاه مانع از انتقال درست پیام می‌شود.

ملاک کارایی گاه با مخاطبان کلام ارتباط دارد. الگوهایی که برای گفت‌وگوهای دوستانه کارایی دارند، ممکن است برای برقراری ارتباط با کسانی که روابط رسمی با آنان داریم، مناسب نباشد. وقتی از برقراری ارتباط یا به‌کارگیری الگویی زبانی هدف خاصی داریم، ملاک کارایی ما را در داوری فصاحت آن یاری می‌کند. الگویی که برای برخی اهداف کارایی دارد، ممکن است برای اهداف دیگر کارآمد نباشد. برای مثال، اگر هدف ما تسهیل ارتباط زبانی با کشور همسایه باشد، نوع خاصی از دستگاه خط کارایی دارد و اگر هدف، داشتن زبانی متمایز از سایر کشورهاست، نوع دیگری از دستگاه خط کارایی دارد (Ferguson, 1977: 283). هاگن معتقد است ملاک کارایی به توازن میان اقتصاد فرستنده پیام و گیرنده آن مربوط است. مبنای عام در این زمینه آن است که الگویی کارایی دارد که آسان یاد گرفته شود و آسان به‌کار رود (Haugen, 1966: 521-513).

کارایی هر بخش از زبان (خط، دستور و واژگان) را باید با توجه به کل ساختار زبان سنجید. نمی‌توان بخشی از ساختار زبان را جدا کرد و بدون توجه به کل ساختار به قضاوت کارایی آن پرداخت. با توجه به اینکه کارایی با اهداف خاص، بافت و موقعیت بلافصل زبان و مخاطبان ارتباط دارد، امری نسبی و متغیر است؛ با این حال این عامل به‌همراه «کفایت»، مهم‌ترین مؤلفه‌های زبانی چارچوب نظری مقاله را تشکیل می‌دهد.

۴-۵. قابلیت پذیرش

قابلیت پذیرش^۱ ملاکی است که با پایگاه اجتماعی زبان و وضعیت فرهنگی جامعه پیوند دارد. در اینجا نه بافت بلافصل زبانی، بلکه بافت بزرگ‌تر فرهنگی و اجتماعی در کار است. در هر جامعه زبانی، گروهی رهبر معنوی به‌شمار می‌روند و الگوی زبانی باید برای آنان پذیرفتنی باشد. در این صورت، سایر افراد جامعه نیز آن الگوی زبانی خاص را خواهند پذیرفت.

1. Acceptability

برخی دیدگاه‌های فرهنگی اجازه پذیرش الگوهای زبانی خاصی را نمی‌دهد. برای مثال، واژه‌هایی که به هر شکل مفاهیم زشت اجتماعی و تابوها را تداعی کنند، در زبان فارسی پذیرفته نیستند. نسبت یافتن الگوهای زبانی با گروه‌های بدنام اجتماعی احتمال پذیرش آن‌ها را کاهش می‌دهد و در مقابل، الگوهای مورد استفاده گروه‌های مرجع اجتماعی از وجهه و اعتبار برخوردارند و احتمال پذیرششان افزایش می‌یابد.

پذیرش هر الگوی زبانی همواره به معنای کاربرد آن نیست. بسیار اتفاق می‌افتد که مردم برخی الگوهای زبانی را می‌پذیرند؛ ولی در عمل، آن را به کار نمی‌برند. زبان‌شناسان در بررسی نگرش‌های افراد به این نتیجه رسیده‌اند که اظهارات و ادعاهای مردم درباره زبان و ارزیابی‌های آنان اغلب در عمل، خلاف کاربرد زبانی آن‌هاست (Milroy & Milroy, 1985: 18). بنابراین پذیرش در اینجا به معنای اذعان به فصاحت و درستی الگوی زبانی خاصی است؛ هرچند شکل آرمانی آن است که همه مردم فقط الگوی فصیح و درست را به کار برند. رواج گسترده و همه‌جانبه‌الگویی زبانی مانع از پذیرش الگویی معادل می‌شود که در سنجه تمام ملاک‌های اصالت، زیبایی، کارایی و کفایت قابل قبول بوده است. برای مثال، تلاش برای جایگزینی معادل فارسی برای واژه‌هایی چون رادیو و تلفن بر همین مبنا، کاری بیهوده است.

قابلیت پذیرش در فصیح یا درست شمردن هر الگوی زبانی حکم داور نهایی را دارد. مردم زبان و الگوهای آن را به کار می‌برند و تا آنان الگویی را نپذیرند، آن الگو فصیح و درست نخواهد بود. قابلیت پذیرش نیز مفهومی مدرج است. اگر ملاک‌های قدیم فصاحت، کلمه و کلام را به فصیح و غیرفصیح تقسیم می‌کند، ملاک قابلیت پذیرش الگوهای زبانی را روی پیوستاری قرار می‌دهد که از پذیرش کامل تا عدم پذیرش امتداد دارد. آن بخش از جامعه که پذیرش آن‌ها اهمیت اساسی دارد، گروه‌هایی هستند که به لحاظ اجتماعی مرجع به شمار می‌آیند. با این حال، ممکن است میان همین گروه‌ها در پذیرش یک الگوی زبانی اختلاف باشد. در این حالت، اغلب نظر اکثریت پذیرفته می‌شود یا به تصمیم سازمان‌هایی چون فرهنگستان گردن نهاده می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

۱. در دیدگاه سنتی، بحث نظری در باب فصاحت منحصر به کلمه و کلام است و شامل برشمردن عیوبی است که کلمه و کلام را از فصاحت خارج می‌کند.
۲. ملاک‌های سنتی فصاحت سلبی‌اند؛ خطاهای زبانی را خارج از بافت و موقعیت بررسی می‌کنند؛ فقط به کار تشخیص فصیح از غیرفصیح می‌آیند؛ اغلب مختص زبان ادبی و رسمی‌اند؛ به انتقال آسان و بی‌اشکال معنا و پیام معطوف‌اند و درون‌زبانی‌اند.
۳. در میان بانفوذترین جریان سنت انتقاد زبانی معاصر، هنوز همان ملاک‌های سلبی فصاحت معیار تشخیص فصیح/ غیرفصیح و درست/ غلط است؛ هرچند در برخی انتقادهای زبانی توجه به بافت، موقعیت و مخاطب و نیز تأثیر ویرانگر زبان‌های بیگانه دیده می‌شود.
۴. چارچوب پیشنهادی فصاحت پنج ملاک اصلی دارد که با همدیگر در تشخیص فصاحت الگوهای زبانی در کارند: اصالت، زیبایی، کفایت، کارایی و قابلیت پذیرش.
۵. ملاک اصالت ساخت‌های زبانی بومی را بر ساخت‌های زبانی بیگانه ترجیح می‌دهد و منابع وام‌گیری زبان را اولویت‌بندی می‌کند.
۶. ملاک زیبایی به ترجیح الگوهای خوش‌آهنگ‌تر و زیباتر بر مبنای ارزش‌های زیبایی‌شناختی غالب کمک می‌کند.
۷. کفایت مهم‌ترین مؤلفه زبانی چارچوب جدید است و توانایی الگوهای زبانی را در انتقال اطلاعات و کاربرد آن‌ها را با درجه رضایت‌بخشی از دقت می‌سنجد.
۸. کارایی به تناسب الگوهای زبانی با بافت و موقعیت زبانی، مخاطبان و اهداف خاص توجه دارد و به جنبه‌های کاربردشناختی می‌پردازد.
۹. قابلیت پذیرش که خود ممکن است تابعی از ملاک‌های پیشین یا متأثر از پایگاه اجتماعی زبان و وضعیت فکری و فرهنگی جامعه باشد، در ترجیح الگوهای زبانی حکم داور نهایی را دارد.

۱۰. چارچوب جدید در پی کنار نهادن ملاک‌های سنتی نیست؛ بلکه قصد دارد ضمن رفع برخی محدودیت‌های آن، مفهوم فصاحت را احیا کند و مقدمات کاربست آن را در انتقاد زبانی - در کنار سایر جنبه‌های نقد ادبی - فراهم نماید.

منابع

- اسمیت، ویلیام. (۱۳۸۷). «شکل‌گیری یک کتاب درسی». ترجمه ناصرقلی سارلی. **سخن سمت**. ش ۱۹. صص ۳۲-۵۱.
- خطیب قزوینی. (بی تا). **الایضاح فی علوم البلاغه**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). **نقد ادبی**. ج ۱. چ ۴. تهران: امیرکبیر.
- سکاکوی خوارزمی. (۱۴۰۷). **مفتاح العلوم**. ضبط و کتب هوامشه و علق علیه نعیم زرزور. الطبعة الثانية. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سمیعی گیلانی، احمد. (۱۳۷۵). «فارسی بنویسیم». **درباره زبان فارسی**. زیر نظر نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۲۲۸-۲۳۶.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۵). «زبان معیار». **درباره زبان فارسی**. زیر نظر نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۲۹-۴۰.
- صدیقیان، مهین. (۱۳۷۵). «فاعل مفرد فعل جمع، فاعل جمع فعل مفرد». **درباره زبان فارسی**. زیر نظر نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۶۰-۷۳.
- صعیدی، عبدالمتعال. (۱۴۲۰). **بغیة الايضاح لتلخیص المفتاح فی علوم البلاغه**. ۴ اجزاء. قاهره: مکتبه الآداب.
- _____ (۱۴۱۱). **البلاغة العالیة: علم المعانی**. قدم له و راجعه و اعدّ فهرسه عبدالقادر حسین. الطبعة الثانية. قاهره: مکتبه الآداب.
- عاکوب، عیسی و علی سعد الشتیوی. (۱۹۹۳). **الکافی فی علوم البلاغة العربیة**. قاهره: الجامعة المفتوحة.
- عسکری، ابوهلال. (۱۹۸۹). **الصناعتین: الكتابة و الشعر**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- علوی یمنی، یحیی بن حمزه. (۱۴۲۳). **الطراز**. تحقیق عبدالحمید هنداوی. صیدا و بیروت: مکتبه العصریه.

- فتوحی رودممعینی، محمود. (۱۳۸۵). *نقد ادبی در سبک هندی*. تهران: سخن.
- میلانیان، هرمز. (۱۳۸۱). «درست و غلط از دیدگاه زبان‌شناسی». *زبان‌شناسی* (مجموعه مقالات). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۵). «آیا زبان فارسی در خطر است؟». *درباره زبان فارسی*. زیر نظر نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۳-۲۸.
- _____ (۱۳۷۶). *غلط ننویسیم*. ج ۸. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۵). «فعل معلوم به جای مجهول». *درباره زبان فارسی*. زیر نظر نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۱۴۶-۱۵۸.
- Ferguson, C. A. (1977). "Sociolinguistic Settings of Language Planning". Reprinted at *Sociolinguistic Perspectives*. Ed. by Thom Heubner. Oxford: Oxford University press. 1996. PP. 277-294.
- Haugen, E. (1966). "Linguists and Language Planning". Reprinted at *Studies by Einar Haugen*. Ed. by E. F. Firchow and Others. Mouton: The Hague. 1972. PP. 510-530.
- Milroy, J. & L. Milroy. (1985). *Authority in Language*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Ray, P. S. (1963). *Language Standardization*. Mouton: The Hague.